

( مآثر الامراء ) [ ۵۲۲ ] ( باب العین )

تغیر او بغیر روز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاء  
مقرر گردید . و در سنه ( ۱۱۶۶ ) هزار یکصد و شصت و شش  
هجری باز بتجویز مغدر جنگ بخشیدگرمی بنام او قرار یافت  
اما چون مغدر جنگ نتوانست پا قائم نمود و روانه تعدنة  
صوبه دارمی صوبه اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت  
و در آنجا درگذشت .

### • سراج الدوله انورالدین خان بهادر ظفر جنگ \*

پسر انورالدین خان بهادر شهابت جنگ - که پدرش حاجی  
انور بصیغه پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیاکانش  
تصبه کویا مو<sup>(۲)</sup> صوبه اوده - و نام اصلی شهابت جنگ شیخ  
خان جهان اسم . گویند چون برای منصب در حضور  
خدمتکاران وقت پادشاه تغییر نام از کرده جان جهان مقرر ساخت  
و بمنصب چهاربختی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و تانیا بامانت  
جزیه سرکار سنگمذیر سرفرازی یافت - و در آن وقت خواجه  
محمد امانت خان فوجداری سنگمذیر داشت - صحبت  
مشار الیه با او کرد شد - و پس ازان که امانت خان متصدی  
بندر سورت شد ( نامبرده امانت جزیه بندر سورت و داروغگی  
دارالضرب آنجا گرفته در آنجا رسیده بهم رسانید - و در عهد  
خدمت منزل باافاقه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

( ۲ ) نسخه [ ب ] کویا مور ( ۳ ) نسخه [ ج ] یافته .

هنگامی ( که امانت خان بصوبه مالوا آمده با راجه مسلم خان  
 بجنگ پیوست ) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار  
 مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبه هیدرآباد  
 تعیین شد دیوانی صوبه مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از  
 فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بهدارالخلافت  
 (ت نامبرده همرویی گزیده بدستگیری از پس از وصول بحضور  
 بفرجدارئی سرکار کوره<sup>(۲)</sup> جهان آباد صوبه آله آباد سربلندی اندوخت  
 و پستری از انجا معزول شده خود را پیش آصفجاه ( که بدکن آمده از  
 جنگ مبارز خان فراغ یافته بود ) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت  
 صوبه هیدرآباد و پستری بفرجدارئی سبکدال و سپس نوبت درم  
 به نیابت فرخنده بغیان چهره عزت برافروخت - و با فرج مرهته  
 ( که دران صوبه رازن شد ) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پوداخت  
 و بعد سالی چند بفرجدارئی کرناتک صوبه فرخنده بغیان لوای  
 ناموری افراشته زمینداران متعمران آنجا را کوشمائی داده نسق  
 درصفت نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شامتی جنگ  
 برالقابش افزون - پستری بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعه رازن  
 آن ضاع شد - و از پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد  
 و سال ( ۱۱۶۳ ) هزار دیکهد و شصت و در هجری در جنگ  
 بمردی و مردانگی جان داد \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کورا - و در [ بعضی ] کوره \*

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم  
قصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن  
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او  
محمد مصطفی خان بهادر - که در عمل ملابت جنگ بخطاب  
شهامت جنگ امتیاز یافته چند سال بفرجدار علی کوهپیر مضاف  
حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش  
سراج الدوله لک روپیه سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز  
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سرباز رنگ پتن  
شدتاف - و فوجی از بر سر قلعه ترچنایلی ( که تعلق بسراج الدوله  
دارد ) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور  
ظهور بند مانند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود  
بمقدمت علمی اشنائی داشت - سیومین سراج الدوله مذکور  
نام اصلی او محمد علی سبک - بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ  
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از  
شهادت ناصر جنگ سلسله جنابان دوستیها با کلاه پوشان چینایان  
( که قوم انگریزند ) گردید - و بعد چندی [ که آنها بر کلاه پوشان بندر  
بهاپری ( که از قوم فرانسویس اند ) غالب شدند ] نامبرده بر پایه  
عروج برآمد - و از سیر فکری راه با پادشاه انگریز ( که در مالک  
فرنگ است ) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانیده

( ۲ ) نسطه [ پ ] نوپ حیدر علی خان بهادر \*

( باب العین ) [ ۵۳۰ ] ( مؤثر الامرا )

و با کار پردازان بندر چینایتن گرم جوشیده بهریکت مراعات  
زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناٹک دخیل گردید  
و بدین تقویب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب  
کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالہند والا جاہ  
نامور گشت - بدست اہل احتیاج موفق است - پسر کلانش  
( کہ مخاطب بعمدة الامراست ) اگرچہ با پدر صحبتش ساز نہ  
اما ہمین درست و خلق خوش دارد - و بقدر دانسی اہل کمال  
می پردازد - شعر او ( کہ بزبان اردو می گوید ) در دل  
جا می کند - از دست \*

\* ہمین جدا کرے تجھ سے زمانہ یا نکرے \*

\* کسی کے کرنے نکرے سے کیا خدا نکرے \*

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کردہ اند - و یکی  
از برادرانش عبدالوہاب خان است - کہ در حالت تحریر تعلقہ دار  
فیلور و سردایابی مضاف کرناٹک مزبور است - و دومین نجیب اللہ  
خان کہ درگذشتہ \*

## \* حرف الشین \*

### • شمس الدین محمد خان اتکه •

پسر میر یار محمد غزنوی است - که کدخدای درویش منش  
 بود - مشار ایبه در بیست سالگی در غزنین بخواب دید که ماده  
 در بغل درآمده - صورت واقعه پدید باز نمود - تعبیر کرد که  
 دولت عظیم بتو در نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد  
 در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد  
 چون مرتبه ثانی خدمت آشنیانی بچنگ شیر خان سوز از آگره  
 متوجه شدند میرزا کامران توفیق زفادت نیافته جمعی را همراه  
 گذاشته خود بلامور شتافت - مبر شمس الدین ازان جماعه بود  
 چون دهم محرم سنه ( ۹۳۷ ) نصد و چهل و هفت در نواح  
 قنوج بیک فرسخی از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی  
 افتاد امرای جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالی  
 بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس دو مرتبه بر لشکر  
 مخالف تاخته بالبحاح در اندخواهان ازان معرکه برآمده فیل سواره  
 از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

می نمود - و چون کذازه بلند بود راه برآمد میسو نمیشد - که یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید - در خدمت پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میروزا کامرانم - جنم آشیانی بنوازشهای مسرورانه امیدوار ساختند چنانچه بعد ( بعد از ) لاهور بملازمت رسیدند مورد مراحم گردیدند و ملتزم رکاب گشت \*

در قرب ایام ولادت اکبری جنم آشیانی بتلافی خدمت شاهسده قنوج بود که آنکه زوجه ارا بخدمت دایمی مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکایی حسب الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بکار کوچ مشارالیه ( که جیحی آنکه خطاب یافت ) در آورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایمهای دیگر شاور دادند - تا آنکه جیحی آنکه بدین دولت تظلمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنم آشیانی بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان جانب معارفت پادشاهی شد بطلب میروزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میروزا شاهزاده را بخانه خود برده میروزا در جای ذالوق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان ( که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

شد ) آنکه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سرور  
 خلافت بجلوس عرش ایشیایی زینت یافت آنکه خان با دیگر امرا  
 بجهت آردن مردم مکنی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت  
 و هنگامی ( که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بذا  
 خان مذکور ) ( که در قبول خود بهیروا خوشاب بود ) حکم صادر شد  
 که لاهور را بفرزادگان خود میرو محمد خان سپرده احرام حضور  
 بندن - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و ترفیع بیرام خان  
 عزایم فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید \*

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغی  
 مشخص شد آنکه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود  
 هم از دهلی برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان  
 بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جستند در  
 موضع گوناچور پرگنه دکنار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ  
 سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده  
 اکثر صفوف آنکه خان برهم زدند - اما \*

\* بولی نعمت از برون آئی \*

\* گر سهری که سرنگون آئی \*

آنکه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منہزم ساخته بفتح  
 و فیروزی اختصاص گرفت - و در سرعند شرف اندوز قدمه دوس

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار يافت انگه خان اظهار زنجشے نموده از لاهور بعرش آشياني نوشت - که هرگاه در مقابله بپيرام خان جانفشانيها من کرده باشم بايستے خدمت او نيز بمن متعلق ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور رسیده تنظيم معاند مالي و ملكي برای (زبن خرد گرفت - ماهم انگه) که خود را وکیل السلطنت باستقلال هي يفتداشت ( و منعم خان ) که بظاهر نام وکالت داشت ) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم دوازدهم رمضان سنه ( ۹۶۹ ) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانه پادشاهي انگه خان و منعم خان و شهاب الدين احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - انهم خان پسر ماهم انگه ( که باغروز جواني و نخوت جاه متهور سپه باب و مجبول فتنة و فساد بود ) سيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - انگه خان نيم قيام نمود - چون او از حسد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ اوزيگ ملازم خود گفت که اين نادرخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینه انگه خان رسانيد خان سراسيمه زخم دار بجانب محرم سراي پادشاهي دريد - که ديگرے از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن دولتخانه کارش بانمام رسانيد - در بازگاه غوغای عظيم بوخاست - پادشاه



از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادھم خان را قسمی  
( که در احوالش گزارش یافته ) بقصاص رسانید \* \* شعور \*

\* کاش ساله دگر شهید شدی \*

۱۷۰

\* تا شدی سال فوت خان شهید \*

از سترواح این واقعه آنکه خیل مسلح شده سر راه ادھم خان گرفتند  
هر چند کشتن ادھم خان می شنیدند بذایر قرب و رتبه ماہم آنکه  
از ارجیف و اکذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا بر خه  
از آنها آمده بچشم خود دیدند - آشوب فر نشستی - عرش آشیانی  
در تسایه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و قربیت  
این طبقه را ارتقای مدارج این سلسله توجهات عظیم فرمود - آنکه خیل  
جم فقیر بودند - از پنجهزاری تا صدی منصب دار ملکی در دست  
باینها تظخواه میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران  
وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری  
بمنصب عمدی پنجهزاری و چهارهزاری رسیده - معام نیست  
که این همه هم نسبتان رضاعی در عهد هیچ پادشاه بوده  
و هر کدام بدین پایه بلند متصاعد گشته اند \*

### \* شاه قلی خان نازلی \*

از امرای عهد جنک آشیانی است - در سفر و حضر ملتزم  
رکاب ظفر انساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده  
در عهد عرش آشیانی سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعینات

( باب الشین ) [ ۵۳۶ ] ( مآثر الامراء )

صردۀ پنجاب گشت . و باستقلال بدوام خان دست بدامن از زده درائی کار خود پیش گرفت - چون مهدی قاسم خان از ملک گدھے بے (خصمت خسروانی راه حجاز برگزید سال یازدهم اردو با جمع به بندر بمبئی تعلقه مذکور (خصمت ارزنی شد - انجام امرالش به لحظه نرسیده \*

### \* شاه بداغ خان \*

از اویلی میانکال سمرقند است - در رکاب جناب آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده پدایه امارت برآمد - و چون زمانه بقومان درائی عمرش آشیانی نصرت و رونق از سر گرفت از در جایزه چاقوشانیدها ( که در معارک هیجا بے محابا باعدای دستبرد های قوی نموده ) محفوف عواطف خسروی گشته باضافه های پی در پی در ملک امرای عمده انصلاک یافتند بمنصب سه هزار پی چهره کایابی برافروخت - و در سال دهم به همراهی میر معزالملک مشهدی بر سر بهادر خان شیذانی تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثره خاک بیعتی بر لرق درزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عمان طاقتی از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سختی از اسب جدا شده بقید مخالف درآمد و پسرش عبدالمطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد سیال درازدهم چهره شهاب الدین احمد خان بدفعیه میوزیان پانجه

مامور گردید تا عرصه ولایت مالویه را از غبار فساد ارباب عذاب صاف گرداند شاه بدافع خان نیز بهمراهی رخصت یافت و پس از آن بتیواداری سازنگهور نامزد گشت - و مدتها پایالت ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا رویعت حیات بهبود - و درون قاعه جانب جذوبی متصل دیوار حصار عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنده<sup>(۲)</sup> نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده \*

\* توان کردن تمامی عمر را مصرف آب و گل \*

\* که شاید یکدیگر ملحدان آنجا کزند منزل \*

دائم و قائم شاه بدافع - و در تحت آن میر سعیدوم بهکری

نامی تخلص بخط خود این رباعی در آن سنگ کزده \* \* ( رباعی ) \*

\* چندی دیدم نشسته در صبح بگاه \*

\* بر کنگر مقبره شروان شاه \*

\* فریاد کزان ز روی عبرت میگفت \*

\* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه \*

عمارت مذکور طرفه فضائی دارد - در سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار

بیسست و شش<sup>(۳)</sup> ( که این گل زمین بزدول زادات جهانگیری

دو نق دیگر گرفت ) جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] نیلکنده - و در [ بعضی ] نیلکنده ( ۳ ) نسخه [ پ ج ]

و شش شهری \*

( باب الشین ) [ ۵۳۸ ] ( مآثر الامراء )

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم  
پادشاهی عمارت دلکش ترتیب یافته نهیمهای سلاطین ماضیه  
توسیم پذیرفت \*

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت  
دروزی بحکم جهانگیری ده کوه بمساحت در آمده - و در  
اکبرنامه دوازده کوه نوشته - همانا در کمیت ذراع افراشته  
راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالوه  
بود - و چندی حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه  
و خلجیه باقی است - مقاره هشت منظری از سنگ در غایت  
اندام و سوزنی و گنبدسه سی از گچ و سنگ در کمال ارتفاع  
مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب  
گراش نماید - از دیرباز ساده لوهان بدر گورد - و از کرامات  
سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا  
هوای دخمای سنگ صلاحیت استعجال بهم رسانیده منقلب  
بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که  
سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بچشم مکانی معام  
شد ( که سلطان نصیرالدین بصر سلطان غیاث الدین خلجی  
بدر بزرگوار خود را بجهت حسب ریاست مسموم ساخت )  
حکم نمود که استخوانش برآردند و دریای نویدا بیفدازند - جز

استخوان ریزه چند با کف خاکستری ظاهر نشد \*

### \* شیخ گداگي کهنه \*

پسر شیخ جمالی دهلوی سمک - که مرید و خلیفه شیخ  
سماء الدین سهروردی سمک - نام او جلال بود - و جلالی تخلص  
می کرد - باشارا پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از زدهای سلطان  
سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبه بلند داشت  
و در شعر و سخن درستی سلیقه - و چاشنی کلامش بسیار  
راست مزه - از سمک \*

\* ما را ز خاک کویت پیراهنی سمک بر تن \*

\* آن هم ز آب دیده صد چاک نا بدامن \*

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق بحجاز  
رفت - و پس از آن سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین  
میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی  
عبدالرحمن جامی ( قدس سره الحامی ) صحبتها نگاه داشت  
و چون بهند مهارت کرد با فردوس مکانی صاحب گشای  
و از جهت آشنایی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه  
کلبه درویشانه او را بوزن خویش مذور ساخته - در سنه ( ۹۱۲ )  
نهد و چهل روز سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو هژد بوده  
تاریخ یافته اند - سیر العارفین از مولفات او سمک - در دهلی  
( ۲ ) در [ بعضی جا ] مرلانا آمده \*

( بلع الشين ) [ ۵۴۰ ] ( مآثر الامراء )

كهنه در مقبره زینبی<sup>(۲)</sup> كه در جنب آن مسجدی است  
كه خلف الصدق از شیخ گدائی بفا كوده ( مدفون شده )

گویند تصیده در نعم گفته كه بعضی از صلحا بقبولیت

این بیت از آن حضرت بشارت یافته اند •

• موعی ز هوش رفت بیگ پرآوصفات •

• تو عین ذات می نگری در تبسمی •

شیخ گدائی نیز طبع لطیف داشت . و اكتساب کمالات  
و استفاده علوم رسمی نمود . نقش صورت هندی را خود  
می بست و میخواند . در دیار گجرات احوال پرفرا و روزگار  
مهیا داشت . چون در ایام استیلای شیرخان پیرام خان غریب  
گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم  
مرگ و مراسم جوانمردی بجا آورد . چون کارکنان قضا و قدر  
اختیار سلطنت خداداد هندوستان را بقبضه اقتدار پیرام  
خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبری از گجرات آمده  
بوسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب صدارت  
سر بلند گردید . و چنان نقش صحبت او با پیرام خان درست  
نشست كه خان جمیع مهمات مالی و ملكی ب استنواب  
او می نمود . و با آنكه متعهد منصب صدارت بود در  
ظهر مناشهر مهر از میشد . و او را تعلیم معاف داشته

در معائنات و مجالس بر جميع ساوات صحيح النصب ترجيح و تقديم داد - و عظمى شان شيخ بمرتبۀ رسيدن كه سواره يعرش اشيايى مصافحه مي نمود - اما زود از باد مرده افكن دنيا از جا رفته نظرت و تكبر ( كه بيخ بركن قديم دولتان اسمك تا بنو دولتان چه رسد ) پيش گرفته باحوال مساكين و ضعفا مطلقا نمي پرداخت - چون تفرقه بحال پيرام خان راه يافتن از ميوات جدا گشته بملازمى عرش اشيايى رسيد - از آنجا ( كه مظنون و متيقن و ضيع و شريف دربار منشا و منبع اين همه فتنه و فساد و باعيت اغوا و انحراف مزاج پيرام خان شيخ بود ) ارگان خلاصت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعادت و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش اشيايى از كمال عاطفت و مهرباني بمنابيت پيش آمد - ليكن آن رتبه و حالى و عزت و اعتبار نماند - در سنه ( ۹۷۶ ) نهد و هفتاد و شش در دهلي بعالم بقا شدتامن \*

### \* شيخ محمد بخاري \*

از امرای در هزاري و اکابر سادات هندوستان است - و طغائی شيخ فرید بخاري میشود - بدانش و حصن عقیدت ممتاز بود - مدتها در خدمت عرش اشيايى بحر بردۀ خصوصيت بهم رسانيد - فتو افغان خامه خيل ( كه قلعه چنار بتصرف داشته پناه گاه خود قرار داده بود ) چون الفواج بتسخير از تعين شد

مشارالیه بواسطه شیخ مزبور برآمده قلعه سپهرن - و سال چهاردهم  
 جلوس [ که در خادمان درگاه <sup>(۲)</sup> خواجه معین الدین ( قدس سره )  
 بر سر نذیر و فتوح نژاد بهم رسید - و ادعای فرزندی که آنها  
 داشتند ثابت نشد ] پادشاه او را بتولیمت درگاه خواجه مقرر  
 فرمود - سال هفدهم در کومکین خان اعظم کوکله تعیین صوبه گجرات  
 گردید - و پستر بحضور طابداشتند - چون شورش محمد  
 حسین میرزا ( که با شیر خان فولادی اتفاق نموده غبار فتنه  
 پراکنیخته بود ) شهرت گرفت خان اعظم مشارالیه را ( که در  
 درلقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست می نمود )  
 برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد  
 سرکشید اکثری از مردم پادشاهی پراکنده شدند - شیخ  
 کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاری برداشت  
 و در اثنای تاختن از اسب جدا شده بزمین آمد - و بزخم  
 نیزه مطابق سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه هجری نقد جان  
 در باخت - پادشاه قدرشناس وجه دیون ( که بر ذمه آن مخلص  
 جان سپار بود ) از خزانه بوام داران دهانید \*

### • شاه محمد خان قلاتی •

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجانب  
 در اصل لغت بکاف اسمی - و در الحانه و افواة بقاف شهرت گرفته

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حضور خواجه \*



مشار اليه از ملازمان بيروم خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او بود - هنگامی ( که جنم آشياني بنسخير هندوستان نهضت فرمود ) بيروم خان ( که قندهار بجاگيرش مقرر بود ) باهتمام شاه محمد تفويض نمود - و از حکومت آنجا را من هيئت الاستقلال سرانجام ميداد - و چون بهادر خان شيباني بواد خان زمان ( که برباست زمين دار ) مي پرداخت ( از بد نهادي خيال گرفتن قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود متفق ساخته در کمين نشستی شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را بياسا رسانيد - بهادر خان ( که در حيله اندوزي کاره نداشت ) بزمين دار شتافته لشکر فراهم آورد - و آماده جنگ و جدال گردید - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد بفرمان رداي ايران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد - و نوشت که جنم آشياني بان والا دردمان قرار داده بود که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مخاصب آنکه جمع را نرسند - که هم تدارک طغيان اين کافر نعمت شود و هم قندهار بايشان سپرده آيد - شاه سه هزار سوار تورکمان از جاگيرداران سيستان و غراه و گرم سیر بصره (۲) معي علي يار بيگ افشار فرستاد - بهادر خان از اين لشکر خبره نداشتی - ناگهاني بر سر او ريختند - و جنگ سخت در پيوسه - آخر بهادر خان

کارے فعلخندہ در بگریز نهاد - و نتوانستم که بزمین داور و آنقدر در  
بسر برد - ندانم زده راه هندوستان گرفتم - و شاه محمد کمک  
خود را قواضع نموده عذرها در نادان قندهار در میان آورد  
و خالی برگردانید \*

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتی بر پیمان خود  
نه ایستاد برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا  
و حسین بیگ ایچک انلی استجلولله و دلی خلیفه شاملو را  
بگرفتن قندهار تعیین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داری اهتمام  
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا متول  
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علی سلطان  
هاکم شیواز باز فرستاد - تا بهر نوعی که باشد قلعه را در تصرف  
آرند - علی سلطان ( که لاف این کار زده بود ) کوششهای سخت  
در گرفتن قلعه کرده به تیر و بندوق مسافر ملک بقا گشته  
تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه زای  
بودن - در گرد قلعه نهسته روزگار می گذرانید - چون این کیفیت  
از نوشته شاه محمد بعرض آشپزانی رسید در جواب بقلم آمد  
که جنم آشپزانی می فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود  
قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ  
کرده کار قا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه را  
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه هندوستان گردان \*

اگرچه روایتی صاحب عالم آرا با این حکایت می‌جمله  
تباینه دارد ( چه از مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که  
بدرخواستی شاه محمد قلاتی اول مرقد شاه ایران سلطان حسین  
میرزا را با دلی خلیفه شاملو بمعارضت تعیین کرد - چون شاه وردی  
پسر خلیفه شاملو با فرجه غافل بر سر بهادر خان ریخته ادرا  
رهگرنی بادیه هزیمت ساختی شاه محمد بمکر و حیلله پیش آمده  
بقلعه‌داری پرداخت - امرای قزلباش زمین داور را متصرف  
شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه ( ۹۶۵ ) نهصد  
و شصت و پنج علی سلطان ثانی اُغلی ذوالقدر را با لشکر جوار  
بمسخیر قندهار ناهزن نمود - و ایالت آنجا را بسطان حسین میرزا  
تفویض فرمود - شاه محمد قلاتی تا شش ماه باوازن محاربه  
اشتغال داشت - چون مددی از هیچ طرف بار نرسید مدتی  
در دامن استیمان زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده  
درانگ دیار هند گردید ) محتمل که از مورخین ایران و هندوستان  
هر کدام جانب خود نگاهداشته جرعه جنبانیده باشند - و اگر  
تطبیق دهند بین الروایتین هم مورد می‌گیرند که الاضحی \*

بالجمله شاه محمد قلاتی در آخر سال سیوم بملازمت  
عرض آشیانی استسعا یافته مشمول عوطف پادشاهی گشته  
بتدریج بمنصب در هزاری و خطاب خانی اختصاص گرفت  
سال درازدهم بهاسبانی قلعه کوتاه و حکومتی آنقدر در سر بلغدی

یافته صایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم ( که خان اعظم کوکه را  
با محمد حسین میروزا در حدود گجرات جنگ دستب داد )  
مشار الیه ( که در جوانی جا داشت ) زخمی شده خود را بگذار  
کشید - و با احمدآباد رسیده فرار گرفت - پسرش عادل خان است  
که ابتدا با اتفاق ادهم خان کوکه بیورش مالوه تعیین شده - پس  
از آن همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک  
( که در اردن ) را میفراشت ( مامور گردیده در معاصر  
قلعه جیتور تورد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم روزی  
پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمی ساخت - شیر  
خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو چسته  
تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت  
لذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود  
متوجه سازد - عادل خان ( که در آن هنگام معائب بود ) کمان  
اجازت عام برده با تیر و کمان سبقت نمود - تیر که انداخت  
انفانا خطا شد - حمله کرده بشیر در آریخت - و دست  
چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای  
صنوشتی بند نیام مهتمکم شد - تا گسیختن آن شیر دست  
عادل فروخائید - پس از آن خنجر کشیده در زخم بر دهن  
شیر رسانید - شیر دست راست اردا بدهان گرفت - درین اثنا  
مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - در آن میان

زدهء بعدل هم رسيد - چهار ماه بر بستر رنجوزي افتاده  
جان بجان آفرين سپرد \*

گويند او از شيوا بے حفاظي با زن ديوان پدر خود تعلق خاطر  
داشت - زن بعفت منشي تن در نميداد - پدرش درين باب ادرا  
منع ميکرد - و نصيحت مي نمود - او روزي از موعظت پدر  
بهم برآمده شمشيرے حواله نمود - سبحان الله زهم سنگين دلي  
و غريب بے هووي - شاخ را با اصل هتيزه کردن تيشه برويای  
خود زن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را  
بچاه مذلت امکندن \*

\* بيت \*

\* از مکافات عمل غافل مشو \*

\* گزدم از گزدم برديد جو ز جو \*

پسر دوم او پیام خان است - در عهد جهادگيري بخطاب خاني  
معزز گردیده مدتها بخدمت قوادلي قيام داشت \*

\* مخفي نماند که از قدیم الايام قلعه قندهار متنازع فيه  
سلسله عليه صفويه و خاندان عظيمه بنیان تیموريه است - گاه  
اين ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاه بارليای  
اين دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونيه انتزاع  
نموده در التماس آن بملحله چغتائي شکی نيمست - و بذابراں ( که  
در سوانف ایام بسلطین خراسان تعلق داشته و جنم آشياني  
بغاه ايران وعده پيشکش آن کرده ) اگر سلاطين صفويه دعوي

میگردند بجا بود - اما چون خرد پورهان باستانی کابل و قندهار را  
در دروازه هندوستان بر شمرده اند ( که از یک بقوزان و از دیگری  
بایران روند ) و از نگاهبانی این هردو فراختای هندوستان از بیگانه  
ایمنی پذیرد پس دروازه با اختیار صاحب خانه اولی و انست است  
علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم  
در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در صورتی که  
صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم  
په خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد  
که سده شاه زمان نادر شاه آن هردو را یکی کرده بدلهی درآمد  
و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه ثقلب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهرجا  
بقدر ضرورت نمیک گردیده لیکن مجموع القضا با بوسم اجمال اینجا  
رقمزد کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان  
حمین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف  
امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعه  
میرزا و استیصال آن سلسله ( که مملکت خراسان بتصرف شیبدانی  
خان اوزبک درآمد ) شجاع بیگ بملازمی او رسیده نوازش یافت  
در همان سال فردوس کانی لشکر قندهار کشید - و بجنگ و پیکار  
از ارغونیه برگرفته ببران خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود  
بکابل برگشت - و چون شیبدانی خان ازین مانعه آگهی یافت

بر سر قندهار آمد . ناصر میرزا در زمره چند حصاری شده آن مملکت را بدو را گذاشت . و او باز زمام ایالت آن الکه را بکف کفایت از غوزیان داده مراجعت کرد . چون پس از خراسان بحیطة تصرف شاه اسمعیل هروی درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله جنابان اخلاص گردید . و به بیگلربیگی هرات یک گوله باز گشته می کرد که دیگر دارة فردوس مکانی آمده قندهار را گرد گرفت شجاع بیگ بدور <sup>(۴)</sup> میش خان شاملو بیگلربیگی هرات استغاده نمود . او در خدمت بابری التماس کرد . که شجاع بیگ اظهار بندگی شاهی می نماید . صدافت فیما بین مقتضی عدم تعرض حال اوست . فردوس مکانی بکابل لوی معارفت بر افراخت . شجاع بیگ و باقی نام معتمد در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت . آن معتمد نا اعتماد مملکت بتصرف فردوس مکانی داد . و پادشاه آن را بمیرزا کامران پسر خود حواله فرمود . پس ازان در زمان فرمان دوائی شاه

---

طهماسب سنه ( ۹۴۱ ) نهمصد و چهل و یک عام میرزا برادر شاه با اغریواز خان شاملو <sup>(۴)</sup> که بیگلربیگی خراسان و الکه میرزا بود ) بی استغاضا و استیذان شاهی بر سر قندهار آمد

---

خواجه کلان بیگ ( که از امرای فردوس مکانی بود . و از

( ۴ ) نسخه [ ب ] بدور منی . یا بدور بینش باشد ( ۴ ) نسخه [ ج ]

( باب الشين ) [ ۵۵۰ ] ( مائرا لاجرا )

جانپ، ميرزا كامران حكومت قندهار داشت ( استحكام داده  
تا هشت ماه نگاهداشته - درين اثنا ميرزا كامران با بيست هزار  
سوار از لاهور شتافته با سام ميرزا بمحاربه عظيم در پيوسمي  
اغريواز خان در جنگ دستگير گشته بقتل رسيد - سام ميرزا  
شكست يافته برگشت - ميرزا كامران خواجه كلان بيگ را  
بدستور گذاشته بلاهور معارفت نمود - شاه در سنه ( ۹۴۳ )  
فصد و چهل و سه ( كه نويست ششم جهتي دفع فتنه عبید  
خان اوزبك بخراسان آمد ) چون امير عمده قزلباشيه با جمع  
كثير در يورش قندهار كشته شده بود از كمال غيرت و حميت  
خود بحدود قندهار آمد - خواجه كلان بيگ جميع كارخانها را  
از توتك خانه و وكابخانه و غيرها بائين مذايب ترتيب داده  
مقاليد قلعه پيش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داري ندارم  
و توانائي نبرد نيسم - و آمده ديدن در آئين نمك شناسي  
و در ملك حفظ حقوق صاحبني و نوكرني روا نه - تاچار  
خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را گزاره داشتن مناسب  
ميدانند - شاه ايامي آن ملك بودافع خان تاچار لطف فرموده  
بجانب عراق عذر عزيمني انعطاف داد - چون خواجه كلان  
براه ارچه بلاهور آمد ميرزا كامران يك ماه رخصتي كورنش  
داد - كه چرا اين قدر نتوانستي نگاهداشته كه من خود را



میرساندم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد  
 و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه ( که  
 بطرف آذربایجان با سلطان روم مقابله دارند ) کمک متعذر است  
 ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سرنو  
 استحکام داده بپاهور برگشت - و چون هندوستان بعزت  
 استیلای افغانان محل سکونت چغتاییه نباشد میرزا کامران بکابل  
 شتافت - و میرزا همدان از جنم آشیانی جدا شده قندهار را  
 متصرف گشت - میرزا کامران بار اشکره فراهم آورده قاششماه  
 کرد قلعه نشست - میرزا همدان از بی آذوقه به تنگ آمده بمهد  
 و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا اسکری  
 برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنم آشیانی  
 در سنه ( ۹۵۱ ) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک  
 درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان  
 شاهي بسپارم - چنانچه در اول حال ( که قندهار مفتوح گردید )  
 به بوداغ خان قاجار ( که سردار لشکر تزلش والی سلطان مراد  
 میرزا کومک آشیانی بود ) حواله فرمود - لیکن هنوز  
 مهمات پادشاهی سرانجام نیافته بجهت زه و زان امرای چغتاییه  
 مانع نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیرام خان  
 ( که دولتخواه طرفین بود ) سپردند - چون سالها بنابر مخازمت